**استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**جلسات علمی**

**رمضان المبارک 1446.ق**

موضوع: روش‌های رفع اجمال با تکیه بر احادیث فقهی

13 /12 /1403

متن خام

جلسه 2

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر روش رفع اجمال از یک دلیلی که به حسب ظاهر مجمل هست بود من رفع اجمال را به دو بخش کلی تقسیم کردم رفع اجمال آیات قرآن و رفع اجمال روایات. یک مقداری روشهای آن هم خیلی تفاوت جدی با همدیگر ندارند ولی یک نکات متفاوتی بین اینها هست که به خاطر همین جدا کردم

رفع اجمال آیات قرآن را به سه روش می­شود رفع اجمال کرد یکی با آیات دیگر یکی با عنایت به شان نزول یکی هم با عنایت به روایات. با عنایت به آیات دیگر یکی از مثالهای آن که از قدیم مطرح بوده آیه شریفه فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (سوره بقرة/آیه24)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (سوره تحریم/آیه6)

اینجا یک تفسیری در مورد این تعبیری که در دو آیه شریفه وارد شده از قدیم الایام مطرح بوده. مرحوم علامه طباطبایی هم آن را پذیرفتند آن من تا اینجا که الان پیدا کردم قدیمی ترین مصدری که این تفسیر در آن هست تفسیر ثعلبی است تفسیر ثعلبی جلد یک صفحه صد و شصت و نه دارد اختلفوا فی الحجاره و اقوال را نقل می­کند یکی از اقوال و قال حفص بن المعلی اراد بها الاصنام مراد از الحجارة، اصنام هست لان اکثر اصنامهم کانت معمولة من الحجر دلیل قوله إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ (سوره انبیاء/98) این مطلب در سایر تفاسیر هم آمده تفسیر ماوردی جلد شش صفحه صد و چهل و چهار مجمع البیان جلد یک صفحه صد و پنجاه و نه روض الجنان جلد چهار صفحه صد و نود و پنچ کشف الاسرار میبدی جلد ده صفحه صد و پنجاه و نه کشاف زمخشری جلد یک صفحه صد و سه مرحوم علامه طباطبایی هم المیزان جلد یک صفحه نود همین را پذیرفتند فرمودند المراد بالاشاره فی قوله «وقودها الناس و الحجاره» الاصنام التی کانوا یعبدونها و یشهد فی قولوا تعالی إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ.

خب این فی الجمله قابل توجه است البته این تفسیر دو تا مقدمه دارد که اگر این دو تا مقدمه تمام باشد می­توانیم بپذیریم **یک** مقدمه این است که آیا مورد این دو تا آیه یکی است یعنی مخاطب انکم و ما تعبدون من دون الله همان کسانی هستند که وقودها الناس و الحجاره هست و باید مراجعه کرد و دقت کرد و نکته **دوم** که این تفسیر را به مشکل مواجه می­کند این است که در صورتی این تفسیر درست است که آیه دوم جنبه حصر داشته باشد یک موقع می­گوید آیه اول ظاهرش حصر است وقودها الناس و الحجاره ظاهرش حصر هست که ناس و حجاره وقود این اشخاص است تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ این یکی. آن یکی دیگر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ این آیه سوره تحریم با توجه به اینکه مخاطب آن مومنین هستند طبیعتاً آن احتمال در مورد آن نمی­رود ولی هر دو اینها این مشکل را دارد إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ می­گوید شما و این بتها حصب جهنم هستید نه اینکه حصب جهنم منحصر به شماست می­خواهد بگوید هم شما آتش زن و هیزم جهنم خواهید شد هم بتهای شما که می­پرستیدید هر دو هیزم جهنم خواهد بود خب این منافات ندارد بگوییم ماتعبدون هم ناظر به بتهای سنگی هست که نوعاً بت داشتند آن اشکال ندارد ولی وقودها الناس و الحجاره مطلق حجارة است یکی از حجاره های آن هم همین به اصطلاح بتهای سنگی باشد وقودها الناس و الحجاره حجاره که بتهای سنگی باشد اینها با هم منافات ندارد که ما بخواهیم به قرینه روایات آیه دوم حجاره ای که در آیه اول هست تخصیص بزنیم به یک حجاره خاص. عرض کردم این البته این قابل طرح هست ولی بعضی تفسیریهایی که در مورد تفسیر قرآن به قرآن در نگاه بدوی به نظر می­رسد خیلی تفسیر جالبی نیست ولی خب این قابل طرح است می­شود بحث که آیا این آیه قرینه به این آیه هست یا نیست به نظر می­رسد این آیه قرینیت نداشته باشد.

شاگرد: مبالغه آن هم بیشتر است اگر حجاره مطلق باشد چون می­گوید این ناری که این قدر شدت دارد وقود آن هم وقودش را هم به حجاره تعبیر می­کند

استاد: بله این هم نکته درستی است. وقتی آتش حرارت زیاد باشد سنگ هم خودش آتش و حرارت را جذب می­کند و به صورت هیزمی درمی­آید که وسیله سوزاندن باشد نه حالا بحث اینکه مطلق حجاره است یا حجاره خاص است از این جهت آیا بتهای سنگی است یا مطلق حجاره است بستگی به این دارد که در آن آتش چه چیزی انداخته باشند سنگ انداخته باشند یا

شارگرد: بت که معنا ندارد

استاد: نه خود بت را

شاگرد: بحث سوزاندن است

استاد: نه خودشان و بتهایشان را در آتش می­اندازند که می­گوید انت مع من احق کسی که در آتش است این را می­خواهد ببینند که آن بتی که آنجا هست دارد می­سوزد یعنی این خودش یک نوع عذاب است خود این عذاب است که آن چیزی که به او علاقه داری محبوب تو دارد می­سوزد نه تنها می­سوزد تو را هم می­سوزاند نه تنها می­سوزاند تو را هم انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم اینکه مراد عرض کنم خدمت شما بتهای سنگی باشد خب خیلی طبیعی است

شاگرد: شما وقوده الناس و الحجاره را حصر گرفتید

استاد: ظاهر وقوده الناس و الحجاره حصر است

شاگرد: پس دیگر بت چوبی دیگر تخصیص می­خورد

استاد: نه این بت چوبی را نمی­انداختند یا عرض کنم وقوده الناس و الحجاره یکی از اشکالاتی که این بود که مخاطب در آیه سوره تحریم، مومنین هستند. آیه اول فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ در مورد کسانی بود که به قرآن ایمان نیاوردند کسانی که به قرآن ایمان نیاورده باشند به این معنا نیست که الزاما بت پرست باشند بت داشته باشند و اینها انکم و ما تعبدون من دون الله اشاره به بت پرستان هست ولی آن به کسانی که به پیغمبر ایمان ندارند یهود نصارا اینها بت پرست نیستند و شاید بیشتر مخاطبینشان مثلاً کسانی باشند که یک حالت. حالا آن را دیگر کار نداشته باشیم.

این به نظر می­رسد که قابل توجه هست این بحث ولی قرینیت آیه دوم برای تخصیص حجاره در آیه اول اشکال است.

خب حالا این بحث البته در مورد آیات الاحکام نیست من عرض کردم چیز نکردم تدبر نکردم مواردی که استدلال شده به آیات دیگر برای رفع اجمال از آیات الاحکام نحوه استدلال چطوری هست آیا نحوه استدلال قابل پذیرش هست یا نه محور اصلی بحث من در این جلسات این هم نیست حالا خواستم اشاره کنم یکی از بحثهایی که در بحث رفع اجمال باید به آن توجه کرد نحوه رفع اجمال با آیات قرآنی است که در آیات بحث باید به آن توجه بشود. آیات الاحکام را مراجعه نکردم نیازمند به یک کار جدی است.

اما یک نوع بحث دیگر رفع اجمال آیات قرآن با عنایت به شان نزول هست ما در مورد شان نزول یکی از نکاتی که در بحث قرآن بسندگی من در آن جلسه عرض می­کنم که آن کسانی هم که قائل به قرآن بسندگی هستند این مقدار را دیگر هیچ کسی قائل نیست که دیگر ما شان نزول را ما نباید در معنای آیه به آن توجه بکنیم و اینکه خود آیه شان نزول را هم تعیین نمی­کند شان نزول خارج آیه است و تازه علامه طباطبایی هم که از بعضی عبارتهایشان یک نحو بی نیازی قرآن از روایات استفاده می­شود در شان نزولها این طور نیست که به بی نیاز خودشان را ببینند از نقلیات و روایات و امثال اینها خب شان نزولها خیلی وقتها قطعی نیست طبیعتاً نیازمند مراجعه با ادله قطعی است و روایات می­تواند یکی از ادله قطعی باشد که شان نزول را تعیین می­کند حالا یا قطعی یا معتبر به هر حال ما نیازمند مراجعه به شان نزول هستیم برای فهم قرآن.

یکی از جهاتی که در شان نزول مهم است روایات معتبر است روایات معتبر در شان نزول آیات اثر دارد حالا یک نمونه عرض کنم در آیه شریفه :

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (بقره/158)

خب یک سوال این است این فلاجناح که در این آیه ذکر شده این آیا معنایش این است که سعی بین صفا و مروه جائز است یا سعی بین صفا و مروه واجب است این چطوری است آیا این آیه شریفه سعی بین صفا و مروه جایز می­کند یا واجب می­کند.

خب در روایات ما همین نکته مورد سوال قرار گرفته که این آیه چطوری است آیا سعی بین صفا و مروه واجب است فریضة ام لا ؟ ائمه می­فرمایند بله واجب است پس این آیه فلاجناح دارد یک تذکری می­دهند که این آیه به تعبیر روایات را می­خوانم اشاره می­کنم بعد توضیحی در مورد نحوه دلالت آیه می­دهم در روایات تذکر می­دهد که این آیه در عمرة القضاء نازل شده پیغمبر در سالی که برای انجام عمره خارج شدند و به صلح حدیبیه انجامید گویا در قرارداد آنها این بود که سال آینده اجازه طواف خانه خدا داده بشود سه روز اجازه طواف داده بودند پیامبر به استناد آن صلح نامه گفتند شما بتهایی که در کعبه قرار دادید و صفا و مروه بت قرار دادید در صفا و مروه دو تا بت بوده یکی اساف بوده یکی نائله بود این بتها را هم بردارید که ما می­خواهیم طواف کنیم خب آنها هم قبول کردند و بتها را برداشتند سه روزه بود سه روز مسلمانها طواف می­کردند بعد از سه روز یکی از مسلمانها سعی بین صفا و مروه را خلاصه سستی کرده بود در این سه روز انجام نداده بوده بعد از سه روز آنها بتها را برگردانده بودند آن بحث تحریم سعی بین صفا و مروه برای او حاصل شده که شاید حرام باشد به خاطر اینکه اینها بت است و بعد سعی بین صفا و مروه احترام به این بت هست و این منشا شده بوده که به ذهن او خطور کند که آن ادله اولیه که گفته شما سعی بین صفا و موره بکنید و ادله ای که یکی از شرائط عمره یکی از اجزا عمره را سعی بین صفا و مروه قرار داده نسبت به این حالتی که بتها روی آن قرار دارند و نمی­شود این بتها را جا به جا کنند و اینها تخصیص خورده باشد آیه می­گوید نه با وجودی که بت هم روی آن هست مانعی ندارد در واقع آیه در مقام دفع مانع است اصل مقتضی برای وجوب آن ادله اولیه ای بوده که گفته که شما در عمره سعی بین صفا و مروه لازم هست و اجزا عمره است خب وقتی مانع برطرف شد این آیه ناظر به جنبه مقتضی قضیه ندارد اگر جنبه مقتضی ناظر باشد صرفاً می­خواهد بگوید مانعی ندارد ولی نه اصل مقتضی در جای خودش ثابت است این وقتی دفع مانع می­کند نتیجةً وجوب صفا و مروه استفاده می­شود

در یک آیه دیگری شبیه همین را به همین آیه هم تمسک کرده در بحث نماز در سفر هست نماز در سفر هست

وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذینَ کَفَرُوا إِنَّ الْکافِرینَ کانُوا لَکُمْ عَدُوّاً مُبیناً (النساء/102)

سوال مطرح است که آیا قصر در سفر متعین هست یا شخص می­تواند در سفر هم نماز را تمام بخواند و آیه شریفه صرفاً می­گوید جایز است اشکالی ندارد که شما در سفر دو رکعتی بخوانید در روایت توضیح داده که نه قصر در سفر لازم هست و واجب هست و این آیه هم منافات با او ندارد او هم در واقع نکته آن همین است که شخصی نمازش را کم می­خواند احساس گناه می­کند کان دارد کوتاهی می­کند نسبت به مقام عبودیت خود کوتاهی می­کند می­گوید نه شما وقتی در سفر هستید این کوتاهی نیست که نماز شما شکسته باشد اشاره به همان نمازهای خارجی هست که انجام می­شده که پیغمبر نماز را خود را انجام می­داده و دستور هم می­دادند که نماز را شکسته بخوانند و می­گوید اینکه پیغمبر دستور به نماز شکسته دادند کوتاهی نیست که برای شما مشکل باشد این نماز کوتاه را پذیرفتن. آن هم باز اشاره به این است که این آیه در مقام اصل مقتضی نیست در مقام دفع مانع است. مقتضی آن فعل النبی هست سنة النبی و دستوری که پیغمبر داده بیانی که پیغمبر کرده از آن استفاده می­شود که قصر در سفر متعین هست نه جائز هست صرفاً احد فرده الواجب المخیر باشد بشود تمام را هم به جا آورد خب این هم یک نمونه.

حالا عرض کردم دیگر بحثهای شان نزول را باید دنبال کرد که عمدتاً شان نزول قابل اعتماد است شان نزول بر اساس روایات است اگر هم کلمات مفسرین اتفاق بر یک شان نزول داشته باشد و روایات هم مخالف او وارد نشده باشد چه بسا بگوییم آن هم اطمینان حاصل می­شود که شان نزول آیه آنی است که از کلمات مفسرین وارد شده و در نتیجه دلیل اطمینانی باشد و بتوانیم با عنایت به آن از آیات قرآن رفع اجمال کرد

شاگرد:عکسش را ببینیم چه. مثلا شان نزول مخصص یا مقید است ولی در روایات به عموم اطلاق آیه اخذ شده است

استاد: شانی نزولی که اثبات شده؟

شاگرد: بله.

استاد: ما همچین چیزی نداریم شان نزولی که اثبات شده باشد چون مورد که مخصص نیست یکی در یک موردی آیه وارد شده باشد آن دلیل نیست اختصاص به آن داشته باشد شان نزول اختصاص که نمیده.

شاگرد: ظهور آیه را تغییر می­دهد

استاد: ظهور آیه را که تغییر نمی­دهد ظهور ذاتی آیه

شاگرد: برای این مورد نازل شده

استاد: برای این مورد نازل شده این مورد را حداکثر می­گیرد حالا یک نکاتی دارد عرضم می کنم.

حالا من بحث شان نزول را جدا کردم چون اختصاص به روایات نداشت بحثهای دیگر را هم دارد. ولی آن شان نزولی که از جنس روایات باشد بحثهای کلی بحث اجمال به وسیله روایات شامل حال آنها هم می­شود که عمده این بحث مرحله سوم هست

بحث اجمال با عنایت به روایات یک سری نکات را باید به آن توجه کرد در جلسه قبل، نکته **اولش** عرض کردم بحث صحت سند. بحث **دوم** خیلی وقتها روایاتی که مفسر آیه هستند حالا قبل از این یک نکته ای عرض بکنم اینکه ما با عنایت به روایات آیات را بخواهیم رفع اجمال کنیم یک موقعی هست روایات در مقام تفسیر آیه است صریحاً تفسیر آیه می­کند ظاهر روایات تفسیر آیه هست یک موقعی هست صریحاً تفسیر نمی­کند ولی ممکن است عرف با توجه به روایات آیات را به یک معنای دیگر حمل کند در واقع جمع عرفی بین روایات و آیه باشد.

رفع اجمال با عنایت به روایات این دو گونه هست **گونه** ای که روایات ناظر به آیه باشند مفسر آیه باشند مبین آیه باشند یک **گونه دیگری** که صریحاً و ظاهراً ابتداءً مبین نیست ولی عرف وقتی این روایت را می­بیند و آیه را می­بیند یک نوع تصرفی با آیه با عنایت به روایت می­کند یک نوع جمع عرفی بین آیه و روایت قائل هست این هم یک طور دیگر است

حالا بحثهایی که می­خواهم بکنم عمدتاً الان در مورد آن روایات نظره است. در روایات ناظره گاهی اوقات روایتهای مختلفی وجود دارد ما با این روایت چه کار کنیم روایات مختلف یک نحو جمع بین روایات حمل بعضی از روایات به ظاهر و باطن هست که یکی از آنها می­خواهد ظاهر آیه را بیان کند یکی هم می­خواهد باطن آیه را بیان کند

خب این ابتداءً یک نکته ای قبل از اینکه این جمع را بخواهم توضیح بدهم باید به آن پرداخته بشود که آیا اصلاً روایتهای مفسره ظهور بدوی آن این هست که در مقام بیان ظاهر آیه است یا ظهور بدوی آن این نیست خودش یک نکته ای هست ظهور بدوی روایات به چه گونه است به نظر می­رسد ما قانون عامی نداریم که بخواهیم در همه موارد بگوییم ظهور آیه و روایات این هست که ناظر به ظاهر آیه هست بلکه یک ویژگیهایی باید ضمیمه بشود تا این ظهور ساخته بشود یا لااقل در بعضی موارد ما می­توانیم بگوییم که دلیل نداریم که ناظر به ظاهر آیه بشود ببینید گاهی اوقات معنای ظاهر آیات این است که آن چیزی که عرف متعارف با دیدن این آیه آن را می­فهمد معنای ظهور این است دیگر که ظهور به معنای آن چیزی برای ائمه ظاهر هست که نیست ظاهر یعنی آن چیزی که برای مردم عادی از آیه برداشت می­شود و همان هم بر مردم حجت است اگر روایتهای نافیِ این ظهور و صارفه این ظهور وجود نداشته باشد

بنابراین روایات باید تفسیری کرده باشند که آن تفسیر را بتوان از آیه درآورد ولو به این شکل که کان یک قرینه ای در کنار آیه بوده که الان قرینه به دست ما نرسیده گاهی اوقات بعضی چیزها یک قرائن حالیه ای در زمان صدور آیات و نزول آیات وجود داشته بر اساس آن قرائن معنا به یک معنای خاصی فهمیده می­شود یک ظهور خاصی فهمیده می­شود و ما از روایات ممکن است کشف کنیم که ظهور آیه به آن شکلی بوده که در روایات هست بنابراین این مقدار باید در روایات حداقل این مقدار روشن باشد که آیه و روایات را که کنار هم می­گذاریم روایت ناظر و آیه را آیه بتوانیم عرفا حمل بکنیم بر اینکه این معنا ظاهرش بوده ولو به اینکه بگوییم یک قرینه ای بود که قرینه برای مردم آن زمان هم وجود داشته ولی آن قرینه به ما نرسیده ولی در بعضی موارد حتی به این مقدار هم نیست در این طور مواد طبیعتاً ما نمی­توانیم این روایت مفسره را ناظر به ظاهر آیه بگیریم به عنوان نمونه گاهی اوقات ما تفسیرهایی مختلفی که در یک آیه وجود دارد بعضی از این تفسیرها اصلاً ذاتاً صلاحیت این ندارد که ما آنها را حمل به تفسیر ظاهر آیه کنیم مثلاً در کتاب الحج من دارم از فقیه می­خوانم در فقیه یک روایتی هست عن ذریح المحاربی فی قول الله عزوجل ثم لْیقضوا تفثهم قال التفث لقاء الامام. تفث را لقاء الامام معنا کرده حالا یک توضیحی دارد بعداً این عبارت، عبارت بدی است حالا بعد می­گویم از چه جهت بد است عرض کنم این لقاء الامام هست خب اینکه در آیه یک اصلاً در آیات قرآن که در کنار این یک قرینه ای بوده که مردم می­فهمیدند مراد از این لقاء امام هست و امثال اینها تقریباً روشن است که مراد ظاهر آیه نیست بلکه ناظر به باطن آیه هست ذاتاً اصلاً این ظهور در نظارت به ظاهر آیه ندارد بنابراین یک سری روایتهای دیگری داریم که مثلاً این روایت هست روی ابوبصیر عن ابی عبدالله حالا این یکی را بگویم و فی روایت النقل عن عبدالله بن سنان أنّ التفث هو الحلق و ما فی جلد الانسان تفث اینکه انسان حلق کند و آن موهایی که در بدن او هست آن موها را زائل کند این مراد هست

روایت این بود این دو را کنار هم بگذاریم به روشنی بحث لقاء امام حمل می­شود به ناظر به باطن آیه است گاهی اوقات حمل می­شود آن یکی ناظر به ظاهر آیه است البته گاهی اوقات خود همان روایتهایی که روایت به ظاهر آیه دارند خودشان مختلف هستند مثلاً همین جا اینجا می­گوید التفث هو الحلق و ما فی جلد الانسان روایت ربعی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر می­گوید ثم یقول تفثهم قصّ الشارب والاظفار حالا قصّ الشارب را بگوییم مثلاً ما فی جلد الانسان و اینها را می­گیرد ولی اظفار دیگر ما فی جلد الانسان نیست خب یکی از نکات جمع بین روایات این است که هر یک از اینها در مقام بیان یک مصداق از مصادیق هستند جایی که جامع عرفی روشن داشته باشد که این جامع عرفی روشن هم با عنایت آیه بتوانیم آیه را آن معنا جامع بگیریم خب جمع بین اینها به این شکل می­تواند باشد

یعنی یک جمع جمع بین اینکه یک روایت را ناظر به ظاهر بدانیم یک روایت را ناظر به باظن بدانیم گاهی اوقات اصلاً به عنوان جمع عرفی هم نیست از ابتدا هم یک روایت ناظر به ظاهر نیست بلکه ناظر به باطن است ویژگی دارد که ناظر به باطن است

یک نکته دیگر اینکه روایتهای مختلف را مصادیق یک معنای جامع و یک معنای کلی بگیریم

یک طور دیگر این است که اگر روایات اصلاً خودشان یک شاهد جمعی باشد گاهی اوقات روایات شاهد جمع دارند که اتفاقاً در همین بحث ما روایات شاهد جمع دارند که دقیقاً این شاهد جمع خودش مطلب را روشن می­کند این روایت عبدالله بن سنان هست که عرض کنم خدمت شما روایت عبدالله بن سنان در کافی جلد چهار قطعه ای را هم در همین تهذیب هست ولی من کاملترش را بخوانم می­گوید عبدالله بن سنان عن ذریح المحاربی قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان الله امرنی فی کتابه بامرٍ فأُحِبّ ان اعمله قال و ماذاک قلت قول الله عزوجل ثم لیقضوا تفثهم و یوفوا نذورهم قال لیقضوا تفثهم لقاء الامام این تعبیر کرده بود التفث لقاء الامام این لیقضوا تفثهم لقاء الامام که این عبارت قشنگتر و درستر است این قضاء التفث یعنی لقاء الامام هست تفث حالا بعداً معنایش را می­گویم تفث یعنی به اصطلاح کثافتها و آلودگیها. قضاء التفث یعنی زائل کردن تفث. زائل کردن تفث به وسیله لقاء امام هست و یوفوا نذروهم تلک المناسک قال عبدالله بن سنان فأتیت اباعبدالله علیه السلام فقلت جعلت فداک قول الله عزوجل ثم لیقضوا تفثهم و یوفوا نذورهم قال اخذ الشارب و قصّ الاظفار و ما اشبه ذلک که این اولاً از دو جهت این روایت اخذ الشارب و قص الاظفار و ما اشبه ذلک. ما اشبه ذلک برای آن مطلبی که می­خواستیم بگوییم اینها از باب مثال هست چیز مفید و خوبی است ولی بیشتر من آن جهت را کار ندارم قال قلت جعلت فداک ان ذریح المحاربی، ذَریح است نه ذُرَیح. اگر اشتباه نکنم ان الذریع المحاربی حدثنی انک بانک قلت له لیقضوا تفثهم لقاء الامام و لیوفوا نذروهم تلک المناسک قال صدق ذریح و صدق. ان للقرآن ظاهراً و باطناً و من یحتمل ما یتحمل الذریح و من یتحمل ما یتحمل الذریح کافی جلد چهار صفحه پانصد و چهل و نه رقم چهار این روایت جنبه شاهد جمع هست بین روایات مختلف می­گوید که آن که به تو گفتم ظاهر آیه گفتم و آن که به ذریح گفتم باطن آیه گفتم یک نکته ای در مورد

شاگرد: ما اشبه ذلک را که قرینه گرفتید اگر آن را ملاک قرار بدهید این ظاهر و باطن نمی­شود

استاد: نه آن اشبه ذلک، لقاء الامام که اشبه ذلک نیست اشبه ذلک به آن ربطی ندارد حالا من بعداً توضیحات دارد عرض می­کنم

خب یک نکته ای در مورد روایتهایی که ناظر به باطن این است در من یحتمل ما یتحمل الذریح این است که روایتهای ناظر به باطن مخاطب خاص می­خواهد به همه اشخاص آن روایت ناظر باطن را نمی­شود بیان کرد ذریح، مخاطب خاص بوده که امام علیه السلام روایت باطنی را به او بیان کرده این روایت که در مورد ذریح به عنوان یک مخاطب خاص یک کسی که تامل شنیدن باطن هم دارد حالا احیاناً کمک می­کند اگر روایت دیگری از ذریح بود ما بتوانیم آن روایت دیگر ذریح را به نظارت به باطن معنا کنیم

بنابراین این روایت نه تنها نسبت به خود این موضوع مورد بحث ما جنبه ناظریت دارد به الواسطه یعنی اگر روایتهای دیگری باشد در این ذریح هم باشد می­تواند کمک کند برای اینکه ما آن روایت را حمل به روایت باطنی یعنی چون روایت باطنی باید مخاطب خاص داشته باشد و ذریح آن مخاطب خاصی است که امام علیه السلام باطن و تفسیر باطن را بتواند به آن بیان کند یک نکته ای کلاً من در مورد تفسیر باطن عرض بکنم تفسیرهای باطنی راویانی که هستند راویان متهم به غلو در موردشان مطرح هستند و در مورد راویان متهم به غلو باید دقت کرد آیا شواهد و چیزهایی بر وثاقت آنها هست یا نیست. البته ما قبول نداریم که خیلی از اتهامات به غلو که اینها واقعی باشد و صحیح باشد و امثال اینها ولی شرطش این است که از آن طرف قرائنی بر صدق اینها وجود داشته باشد هستند کسانی زیادی که گرایشهای باطن گرایی داشتند و جعل می­کردند جعل می­کردند از خودشان چیز درمی­آورند ما الان هم می­بینیم بعضی از حضرات منبر ما خیلی از آیات قرآن را به آن سبکی که خودشان تصور می­کنند تاویل می­کنند که به تصور من از مصادیق روشن تفسیر به رای است و این چیزها را باید گذاشت کنار بله روایت معتبر از اهل بیت نقل شده باشد آن را می­پذیریم ولی اینکه ما خودمان بخواهیم هر چیزی در آیات و روایات هست یک طوری با بالا پایین کردن اینها را به اهل بیت علیهم السلام معنا کنیم و تاویل کنیم این تفسیر به رای همین است دیگر تفسیر به رای این است که از خودمان آن چیزی که ظاهر آیه نیست به ظاهر آیه معنا کنیم خودمان را در خودمان یک همچین شانی قائل باشیم بماند

عرض کنم خدمت شما بنابراین این هم یک مرحله که باید به آن توجه داشته باشیم مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کتاب الحج یک بابی دارد به نام باب قضاء التفث در این باب یک سری روایات ذکر کرده این باب خیلی بر آن نکاتی که من در این بحث مطرح کردم کل باب را من می­خواهم سودمند است این باب را قضا التفث ناظر به آیه ثم لیقضوا تفثهم است. ایشان یک سری روایات را آورده که صریحاً قضای تفث را معنا کردند یک سری روایات آورده که صریحاً قضای تفث را معنا نکرده ولی با کنار هم قرار دادن این روایت با سایر روایت این روایت را هم ایشان این طوری برداشت کرده که این هم در واقع ناظر به همین حکم قضا تفث هست حکم قضا تفث هست روی همین جهت این را آورده من عرض کردم ما روایتهای ناظره گاهی اوقات صریحاً ناظر است و آن پیداست دارد آیه را تفسیر می­کند بعضیها صریحاً ناظر نیست با کنار هم قرار دادن او و آیه و احیاناً قرائن دیگر نظارت به آیه روشن می­شود که این یکی از نمونه ها همین است که روی معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال یستحب لرجل و المرء أن لایخرج من المکه حتی یشتریا بدرهم تمرا و یتصدقا به لما کان منهما فی احرامهما و لما کان فی حرم الله عزوجل می­گوید مستحب است که مرد و زن یک درهم خرما بخرد و این خرما را تصدق بدهد به خاطر اینکه چه بسا یک سری کارهایی را که در احرام و در حرم نباید انجام می­داده و این انجام داده گاهی اوقات هم ممکن است سهواً باشد نه عمداً ،این کفاره آن باشد. یک نوع در واقع آلودگی ایجاد شده یعنی ایشان می­گوید قضا تفث است تفث یعنی زدودن آلودگیها این زدودن آلودگیهاست بعد روی ابو بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل ثم لیقضوا تفثهم قال ما یکون من الرجل فی حال الاحرام و اذا دخل مکه و طاف و تکلم بکلام طیب کان ذلک کفارة لذلک الذی کان منه این روایت دوم را مرحوم صدوق قرینه قرار داده که ثم لیقضوا تفثهم یعنی کفاره آن خطاهایی که در حالت احرام از او سر زده که حالا خطاها ممکن است خطاهای به در حد تحریمی نباشد یا اگر محرم هم ذاتاً بوده به دلیل جهلی که طرف داشته آن حرمتش بالفعل نبوده ولی همانها یک نوع کفاراتی دارد این را قرینه قرار داده که این روایت هم ناظر به آن هست خب و رواه ذریح المحاربی عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل ثم لیقضوا تفثهم قال التفث لقاء الامام عرض کردم این لیقضوا تفثهم، لقاء امام هست نه «التفث» لقاء الامام تعبیر بدی است یعنی قضاء التفث لقاء الامام تعبیری که در خود روایت بعداً از ذریح نقل می­کند لیقضوا تفثهم لقاء الامام تعبیری که بعداً روایت از خود ایشان نقل می­کند از ذریح در لا به لای روایت عبدالله بن سنان این است که لیقضوا تفثهم. التفث یعنی این آیه ای که در آن تفث وجود دارد تفث اشاره هست نه

شاگرد: تخصیص ندارد قضا و تفث

استاد: نه این طوری تخصیص به معنایی که قضا افتاده باشد بله ولی تخصیص به معنای طور دیگر نه.

مرحوم صدوق روایت را احیاناً تلخیص کرده احیاناً روایت لقیضوا تفثهم لقا الامام بوده آمدند اشاره به آیه خواستند بکنند التفث لقاء الامام. التفث یعنی مفاد قضا التفث که در آیه وارد شده لقا الامام هست یک مقداری تعبیر ناقص هست.

وَ رَوَى رِبْعِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ‏ قَالَ قَصُّ الشَّارِبِ وَ الْأَظْفَارِ.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ التَّفَثَ هُوَ الْحَلْقُ وَ مَا فِي جِلْدِ الْإِنْسَان‏

وَ رَوَى زُرَارَةُ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّ التَّفَثَ حُفُوفُ الرَّجُلِ مِنَ الطِّيبِ فَإِذَا قَضَى نُسُكَهُ حَلَّ لَهُ الطِّيب‏

حفوف را در پاورقی می­گوید «حفوفا أي بُعدُ عهده بالدّهن» بُعد عهده بالدهن این است که شخص از عطر زدن فاصله داشته باشد بُعد عهده بالدهن اینجا حالا حفوف الرجل من الطیب هست می­گوید شخص این بوی بد گرفته امثال اینها فَإِذَا قَضَى نُسُكَهُ حَلَّ لَهُ الطِّيب این برود عطر بزند و چه کند و امثال اینها

وَ فِي رِوَايَةِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ التَّفَثُ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسَخِ وَ طَرْحُ الْإِحْرَامِ عَنْه‏

بعد روایتی دیگر از عبدالله بن سنان دارد.

بعد در پایان یک عبارتی ایشان نقل می­کند: قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذِهِ الْأَخْبَارُ كُلُّهَا مُتَّفِقَةٌ غَيْرُ مُخْتَلِفَةٍ وَ التَّفَثُ مَعْنَاهُ كُلُّ مَا وَرَدَتْ بِهِ هَذِهِ الْأَخْبَارُ وَ قَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ تَفْسِيرِ الْمُنْزَلِ فِي الْحَجِّ.

مرحوم علامه مجلسی یک توضیحی داده من توضیح مرحوم علامه مجلسی را هم بخوانم و بعد این الان دیگر وقت گذاشته باشد این دیگر من توضیحش را فردا بگویم و یک نکته ای می­خواهم در مورد این ظاهر و باطن بگویم که گاهی اوقات آن باطن به یک معنا بعضی از مصادیق نامعلوم برای عرف از آیه هست یعنی آیه خودش یک مفهومی دارد باطن در واقع همان معنای آیه است یعنی مراد استعمالی تغییر نمی­کند بلکه مصداقهای پنهانی از آیه هست که به وسیله باطن آن مصداقها آشکار می­شود حالا این را من فردا توضیح می­دهم من فردا علاوه بر توضیح این می­خواهم در مورد این که دیروز هم اشاره کردم در مورد آیات فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ در مورد آن هم صحبت کنم و اینکه تاثیری که روایات در فهم این آیه دارد این را هم فردا در موردش صحبت خواهیم کرد و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد